

بررسی تعامل دولت مرکزی و حاکمان محلی در دوره پهلوی اول با تأکید بر رویارویی والی پشتکوه (ایلام) و شیخ خزعل^۱

الهام امیدي فرد^۲

روح الله بهرامی^۳

چکیده

یکی از مهمترین مسائل تاریخ ایران در دوره‌های گوناگون، روابط دولت مرکزی با ایلات، حاکمان محلی و کانون‌های قدرت در گوشه و کنار کشور بوده است. این موضوع با عنایت به اینکه در بخش قابل توجهی از تاریخ ایران، عناصری با خاستگاه ایلی، قدرت و حاکمیت را در اختیار داشته‌اند، اهمیتی دو چندان می‌یابد. شکل‌گیری دولت پهلوی، از این حیث که خاستگاهی غیرایلی داشت و برخوردار از خصلت‌های بارز نظامی و به شدت تمرکزگرا بود و شعار تجدد و همراهی با تغییر و تحولات نوین دنیا را سر می‌داد، نقطه عطفی در روابط دولت مرکزی و ایلات و حاکمان محلی به شمار می‌رود. در این پژوهش با استناد به قرائن و شواهد تاریخی، روابط دولت مرکزی با والی پشتکوه و شیخ خزعل در خوزستان، در سال‌های نخست روی کار آمدن رضاخان، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های این تحقیق که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، نشان می‌دهد که روابط حاکمان مذکور با دولت مرکزی، عمدتاً ماهیتی تقابلی محور داشته است؛ چنانکه دولت مرکزی با هدف بسط اقتدار خود و تمرکز افراطی قدرت و حاکمان محلی نیز در مسیر دفاع از پیشینه و هویت تاریخی و قدرت منطقه‌ای خویش، به شکل منفرد یا مشترک، از جمله در قالب کمیته‌ای با عنوان سعادت به رویارویی پرداخته‌اند. این تقابل، ابعادی سیاسی، نظامی، اجتماعی و خارجی داشته و در نهایت به تحکیم حاکمیت دولت مرکزی و زوال قدرت حاکمان محلی انجامیده است. **واژگان کلیدی:** دولت مرکزی، رضاخان، والی پشتکوه، شیخ خزعل.

مقدمه (ضرورت و بیان مسئله)

تجزیه و تحلیل تاریخ ایران، مستلزم توجه به نقش نخبگان، به‌ویژه نخبگان ایلی و نخبگان حاضر در دولت مرکزی و تبیین روابط بین آنهاست و بر این پایه، معادله چرخش قدرت در بخش‌های قابل توجهی از تاریخ ایران را می‌توان بر پایه رابطه سه‌وجهی دولت، نخبه ایلی و جامعه، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. با عنایت به این واقعیت که بیش از دوسوم حکومت‌های مستقرشده در ایران و نزدیک به هشتاد درصد طول ادوار حکمرانی کشور در اختیار جماعات ایلاتی قرار داشته است (شعبانی، ۱۳۷۹: ۸۵)، «بخش قابل توجهی از تاریخ ایران را می‌توان صحنه کشمکش بین مراکز و کانون‌های گوناگون قدرت، از جمله رؤسای ایلات، حاکمان محلی و دیگر مدعیان قدرت برای دستیابی به سلطنت یا تغییر شرایط موجود دانست. این کیفیت به گونه‌ای است که برخی از صاحب‌نظران تلاش کرده‌اند آن را در قالب نظریه «حکومت خودکامه - هرج و مرج - حکومت خودکامه» تئوریزه و سامان‌دهی کنند» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۵۷). بعید نیست که بتوان بخش‌های مهمی از رویدادها و تحولات تاریخ ایران را از این منظر و در این چارچوب تجزیه و تحلیل کرد. در دوره قاجار که می‌توان آن را حکومتی نامتمرکز خواند (همو، ۱۳۷۷: ۴۰)، دولت مرکزی عملاً و به گونه‌ای جدی به سمت محدودسازی قدرت حاکمان ایالات، خوانین و امرای محلی و تغییر ساختار آنها حرکت نمی‌کرد. این سیاست که می‌تواند بر پایه نبود تمایل یا توان دولت تفسیر شود، در عمل، منجر به این امر می‌شد که حکومت به تبعیت ظاهری آنها و پرداخت نامنظم مالیات و ختنی شدن قدرت حاکمان و امرای محلی به وسیله یکدیگر، بسنده کند. با این اوصاف، در زمان فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه، تلاش‌هایی با هدف افزایش تسلط بر ایالت‌ها صورت گرفت. وقوع انقلاب مشروطه و گسترش نفوذ و حضور قدرت‌های بیگانه در مناطق مختلف کشور، تعامل بین حاکمان محلی و دولت مرکزی را بیش از پیش دستخوش آشفتگی و بی‌ثباتی کرد.

ضعف دولت مرکزی قاجار، نبود ارتش منظم و راه‌های ارتباطی مناسب باعث شد که حکومت مرکزی نتواند بر ایالات و عشایر تسلط داشته باشد. حکومت مشروطه هم اختیار شاه را محدود کرده بود و این شکل از حکومت

تازه و مجلس آن نیز قادر به نظارت کامل بر کشور و کنترل آن نبود (بشیری، ۱۳۶۳: ۹۱). با کشف نفت در جنوب و جنوب غربی ایران که گسترش حضور انگلیس و انعقاد قراردادهایی بین این کشور و خوانین منطقه را در پی داشت و چندی بعد وقوع جنگ جهانی اول، وخامت اوضاع کشور افزایش یافت و رابطه نیم‌بند حکومت مرکزی با حکومت‌های محلی، به‌ویژه حکومت‌های محلی جنوب و جنوب غربی همچون شیخ خزعل و والی پشتکوه، بیش از پیش تضعیف شد. این وضعیت با وقوع انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷م. و تلاش انگلیس برای پیگیری سیاست تشکیل حکومت مرکزی قوی در ایران؛ سپس وقوع کودتای سال ۱۲۹۹ش. تغییر کرد؛ زیرا حاکمان محلی، از جمله در جنوب و جنوب غربی و غرب ایران در چارچوب نظم نوینی که در حال شکل‌گیری بود، جایگاه مهمی نداشتند. آنها تلاش رضاخان برای تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دولت مرکزی و محدودسازی اختیارات و قدرت حاکمان محلی را در تعارض با خواست و منافع خویش می‌دیدند؛ از این رو برای مقابله با این روند، برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌هایی را به صورت انفرادی یا مشترک سامان دادند. از جمله تلاش‌های مشترک والی پشتکوه و شیخ خوزستان در رویارویی با رضاخان، تشکیل کمیته سعادت بود که برای شکل‌گیری آن، زمینه‌های نسبتاً مساعدی از جمله مخالفت با سیاست‌های رضاخان، همجواری جغرافیایی، پیشینه روابط دوستانه و مانند آن وجود داشت. با این اوصاف، پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که: فلسفه شکل‌گیری ابعاد عملی و پیامدهای فعالیت شیخ خزعل و والی پشتکوه در برابر رضاخان چه بوده است؟ یافته‌ها و دریافته‌های این تحقیق که در چارچوب یک فرضیه ارائه می‌شود، گویای آن است که شیخ خزعل و والی پشتکوه تلاش کردند از راه‌های مختلفی چون: حفظ و احیای سلطنت احمدشاه قاجار، ارتباط با اقلیت مجلس مخالف رضاخان و همکاری‌های سیاسی و نظامی منطقه‌ای، با سیاست‌های تمرکزگرایانه رضاخان مقابله کنند. این تلاش‌ها گاهی به صورتی انفرادی و زمانی نیز به گونه‌ای مشترک دنبال می‌شد. تشکیل کمیته سعادت، از جمله چارچوب‌های مشترکی است که در این باره می‌توان به آن اشاره کرد.

روش تحقیق

در مطالعات تاریخی بیشتر محققان از روش توصیفی - تحلیلی استفاده می‌کنند؛ به نحوی که محقق به مطالعه کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها، اسناد و سایت‌های معتبر اینترنتی اقدام می‌کند و با نوشتن فیش به گردآوری اطلاعات می‌پردازد و با تجزیه و تحلیل داده‌های تاریخی به نگارش آن اقدام می‌نماید. این پژوهش نیز با همین روش به واکاوی مناسبات مرکز و پیرامون در رابطه با روابط حکام پیرامونی، نظیر روابط غلامرضاخان، والی پشتکوه، و شیخ خزعل خان، والی و حاکم ایالت خوزستان، و متحدان آنها در قالب شکل‌گیری کمیته قیام سعادت با رضاخان و حکومت مرکزی در پایان عصر قاجار و آغاز حکومت پهلوی می‌پردازد.

پیشینه تحقیق

کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره شیخ خزعل، والی پشتکوه، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. و رضاخان، به‌ویژه در ارتباط با نوع برخورد رضاخان با ایلات و عشایر به نگارش درآمده است که نام بردن از همه آنها فهرستی طولانی را تشکیل می‌دهد. از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: مصطفی انصاری (۱۳۷۷)، کتاب «تاریخ خوزستان (۱۸۷۸-۱۹۲۵)، دوره خاندان کعب و شیخ خزعل» را تألیف کرده و روح‌الله بهرامی (۱۳۸۸) در کتاب خود با عنوان «سلسله والیان لرستان»، ارتباط والیان پشتکوه با حکومت مرکزی از دوره صفویه تا زمان رضاخان را به بحث کشیده است. علیرضا صداوی (۱۳۷۹) هم در کتاب «خوزستان در آینه تاریخ»، تاریخ بنی کعب و ماجرای شیخ خزعل را محور قرار داده و به آن پرداخته است. مرتضی اکبری نیز در کتاب‌های «تاریخ استان ایلام از آغاز تا پایان قاجاریه»، «تاریخ تحولات استان ایلام از صفویه تا پهلوی» و «تاریخ استان ایلام در عصر پهلوی» به این موضوع اشاره کرده و فضل‌الله براقی (۱۳۸۰) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به موضوع شیخ خزعل در مقابله با دولت مرکزی (۱۹۲۵-۱۹۱۱) پرداخته و روابط او را با همسایگان بریتانیا و دولت مرکزی بررسی نموده است. شب‌نم برزگر (۱۳۸۸) هم در مقاله «ایران، بریتانیا و خزعل»، حکومت شیخ خزعل در خوزستان را سرآغاز مناسبات و منازعات نوین میان دولت ایران، بریتانیا و شیخ خزعل

دانسته و به بررسی آن پرداخته است. غفار پوربختیار (۱۳۸۵) نیز در مقاله خود با عنوان «بختیاری‌ها، مشروطیت، وحدت و تفرقه ایلی»، اختلافات درون ایل بختیاری و روابط آنها با اعراب و قشقایی‌ها و پیمان‌های اتحاد بختیاری و شیخ خزعل در برابر دولت مرکزی را بررسی کرده و ناهید فرهادنیا (۱۳۸۸) با معرفی یک سند، به تقابل شیخ خزعل با حکومت مرکزی در اوضاع عصر مشروطه پرداخته است.

پژوهش حاضر به شرح اتحاد و اقدامات شیخ خزعل و والی پشتکوه، دو تن از خوانین قدرتمند و مخالف قدرت‌گیری رضاخان، در برابر وی می‌پردازد و تلاش می‌کند با نگاهی متفاوت، مناسبات مرکز و پیرامون را بر اساس مناسبات غلامرضاخان، والی پشتکوه، و شیخ خزعل خان، والی و حاکم ایالت خوزستان؛ همچنین متحدان آنها در قالب شکل‌گیری کمیته قیام سعادت در پایان عصر قاجار و آغاز حکومت پهلوی، واکاوی و بررسی نماید.

حدود جغرافیایی پشتکوه و پیشینه روابط حاکم آن با دولت مرکزی

پشتکوه (ایلام امروزی)، نامی است که از اوایل حکومت قاجاریه به منطقه شمال غربی و جنوب غربی قلمرو والی نشین لرستان که از زمان شاه‌عباس اول تا ظهور آقامحمدخان، لرستان فیلی نام داشت، اطلاق می‌شد. در زمان فتحعلی‌شاه، لرستان را به دو قسمت مجزا تقسیم کردند و به منطقه‌ای که در جنوب و غرب کبیرکوه و در سلسله جبال زاگرس قرار داشت، پشتکوه گفتند (بهرامی، ۱۳۸۸: ۲۳). به دنبال سیاست فتحعلی‌شاه برای محدود کردن نفوذ و اقتدار حکومت‌های محلی، والیان لرستان، مقرر حکومت خود را از خرم‌آباد به پشت سلسله جبال کبیرکوه منتقل کردند و از آن پس، حاکم منطقه را والی پشتکوه یا والی فیلی نامیدند (همان: ۲۲-۲۵). با عقب‌نشینی والیان لرستان به منطقه پشتکوه با مرکزیت دیوالا یا حسین‌آباد (ایلام کنونی)، حوزه اقتدار والیان به این منطقه محدود شد و تا ۱۳۰۵ ش. که این منطقه به تصرف رضاخان درآمد، حکومت والیان ادامه یافت.

والیان لرستان به دلیل دشمنی با حاکمان زندیه از همان آغاز با مؤسس سلسله قاجار همراه شدند و سلطنت او را به رسمیت شناختند (ساک، ۱۳۴۲: ۲۹۶)؛ یعنی دشمن مشترک (زندیه)، باعث نزدیکی آنها به هم شد و این

عامل، زمینه همگرایی بین این دو را فراهم کرد. پس ضرورتی برای مطیع کردن والی لرستان که اطاعت خود را ثابت کرده بود، وجود نداشت. سیاست و تلاش فتحعلی شاه در مسیر محدودسازی قدرت و حوزه اختیارات حاکمان محلی (بختیاری، ۱۳۶۲: ۴۹) و اختلاف افکنی بین ولات ثلاثه پشتکوه، تنش‌ها و رویارویی‌هایی را بین دولت مرکزی و والی پشتکوه در پی داشت (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۴۵). تحت تأثیر این سیاست فتحعلی شاه، والیان، نیمی از قلمرو آبا و اجدادی خود را از دست دادند. در همین چهارچوب، فتحعلی شاه، فرزند ارشد خود، محمدعلی میرزا دولت‌شاه را به عنوان حاکم ایالت‌های غربی، کردستان و خوزستان منصوب کرد (راولینسون، بی تا: ۵۱ و ۵۲). از قرائن موجود چنین برمی آید که محمدعلی میرزا دولت‌شاه در مقایسه با پدر خود، رفتاری واقع‌بینانه‌تر با حاکمان محلی، از جمله والی پشتکوه داشته است. این عامل و نیز تعصب ایرانی بودن والی، زمینه تحکیم روابط این دو را در برابر تحرکات مرزی عثمانی فراهم آورد.

در دوره ناصری نیز دولت مرکزی تلاش کرد تا بر محدودیت حاکمان محلی بیفزاید. با این اوصاف، از آنجا که حسین قلی خان، والی پشتکوه، از توانمندی و اقتدار سیاسی و نظامی قابل توجهی برخوردار بود و به تعبیر کرزن «قادر بود در آن زمان، سی هزار سرباز را بسیج کند» (کرزن، ۱۳۸۰: ۱۳۶ و ۳۳۷)؛ همچنین تلاش او برای ایجاد و حفظ امنیت در پشتکوه و مناطق همجوار آن، به‌ویژه امنیت راه‌های زیارتی لرستان و خوزستان و برخوردهای متعدد با تجاوزات عثمانی، جلب اعتماد ناصرالدین شاه را در پی داشت (بختیاری، ۱۳۶۲: ۲۵۸). در ادامه این روند، انتصاب ظل‌السلطان و عملکرد و روحیات جاه‌طلبانه او، باعث فراز و فرودهایی در روابط والی پشتکوه و حکومت شد و برآیند نهایی آن، تبعیت والی پشتکوه از دولت مرکزی بود (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۳۶). با وفات حسینقلی خان والی در سال ۱۸-۱۳۱۷ ق. غلامرضاخان فرزند ارشد وی به فرمانروایی پشتکوه دست یافت (اکبری، ۱۳۸۶: ۵۰۲). او در سال ۱۳۱۵ ق. از طرف مظفرالدین شاه به نیابت حکومت تمام پشتکوه و پیشکوه منصوب شد؛ ولی عملاً بعد از فوت پدرش تنها در پشتکوه حکمرانی کرد (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۹۹؛ اکبری، ۱۳۹۱: ۱۷۱). این دوران با حوادث ناشی از انقلاب مشروطه همچون کاهش نقش پادشاه، ضعف مجلس و دیگر ارکان دولت

مرکزی در تسلط بر ایالت‌ها و در نتیجه گسترش قدرت حاکمان محلی، مصادف است و از این حیث، والی‌گری غلامرضاخان با دیگر والیان پشتکوه تفاوت دارد.

والی پشتکوه در کنار مشروطه‌خواهان قرار نگرفت. همراهی او با سالارالدوله (آذری، ۱۳۷۸: ۱۶۸) در جریان طغیان او، تأییدی بر این مطلب است. در جنگ جهانی اول، کشورهای درگیر جنگ، به دلیل افزایش اقتدار والی که ناشی از آشفتگی بیشتر اوضاع بود، سعی داشتند نظر او را به خود جلب کنند؛ حتی دولت موقت هم در صدد اتحاد با او بر آمد (اتحادیه، ۱۳۷۹: ۴۹، ۵۰ و ۹۴)؛ ضمن اینکه در این مدت، منطقه پشتکوه نظم دائمی خود را از دست نداد و مورد تخطی و تجاوز قرار نگرفت. بعد از پیروزی انگلیس در جنگ جهانی اول، بین والی و انگلیس ارتباط برقرار شد. چنانکه بعد تصرف بغداد توسط انگلیسی‌ها، غلامرضاخان والی با سرپرسی کاکس ملاقات کرد و با دولت انگلستان برای واگذاری امتیاز مناطق نفت‌خیز دهلران و پشتکوه، قراردادی منعقد کرد (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۳۷)؛ هرچند این رابطه به گسترده‌گی رابطه انگلیس و شیخ خزعل نبود.

پادشاهان قاجار معمولاً برای امنیت و انتظام امور داخلی و مرزها به نیرو و قدرت خوانین ایالات و ولایات متکی بودند؛ از این رو، نقش مؤثر دفاعی و امنیتی والیان پشتکوه در غرب کشور از عوامل مهم تداوم حکمرانی آنها بود. والیان لرستان تا دوران غلامرضاخان؛ یعنی تا زمانی که قدرت ایستادن در مقابل حکومت مرکزی را داشتند، مانع نفوذ آن در قلمرو تحت حاکمیت خود می‌شدند؛ هرچند آنها تمایلی به درافتادن با حکومت مرکزی نداشتند؛ اما گاهی به دلیل روی کار آمدن فردی مقتدر همچون ظل‌السلطان یا زمانی که علت تفرقه بین والیان، حکومت مرکزی تا حدودی می‌توانست نفوذی در منطقه به دست آورد؛ اما نه در حدی که بخواهد نیرو یا قشونی به منطقه بفرستد؛ بلکه به همان اطاعت ظاهری والی و روابط دوستانه و به دور از تنش بسنده می‌کرد.

خوزستان و خاندان خزعل

شیخ خزعل و خاندانش از قبیله بنی کعب و از تیره محیسن بودند و از زمان نادرشاه افشار بر خوزستان تسلط یافتند. در دوره ناصری، بنی کعب، اتحاد خود را از دست داد و پس از جنگ‌های داخلی بین افراد قبیله، به‌ویژه نزاع بر سر جانشینی، ناصرالدین شاه، فرمان خانی را به شیخ جابر (پدر خزعل) داد و وی فرماندار محمره شد (براون، ۱۳۳۸: ۴۸۷). شیخ جابر، بارها متمردين عليه حکومت مرکزی را سرکوب کرد. او به هواخواهی دولت، سرشناس بود؛ با این وجود، همزمان با گسترش حضور انگلیس، روابطی پنهانی با انگلیسی‌ها برقرار کرد و در مقطعی، حتی از بریتانیا خواست که از او در برابر حکومت مرکزی ایران حمایت کند (استرانک، ۱۳۸۷: ۲۷).

«شیخ مزعل، جانشین جابر، خود را هوادار حکومت مرکزی نشان می‌داد؛ اما در پنهان، روابطی با انگلستان برقرار کرده بود» (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۲۳). روابط دوستانه او با مأموران انگلیس که کرزن (۱۳۸۰: ۳۶۷) نیز به آن اشاره داشته است، چندان طول نکشید و بر سر رقابت در کشتیرانی در کارون، دچار تنش شد؛ ضمن اینکه از گسترش حضور مأموران دولت مرکزی در منطقه حکومت خویش نیز هراس داشت. او سرانجام در توطئه‌ای که توسط برادرش خزعل شکل گرفت، به قتل رسید. شیخ خزعل بعد مرگ برادر، وارث تمام سرزمین‌های اجدادی شد و جایگاه او با دریافت فرمان شیخوخیت از مظفرالدین شاه، مستحکم‌تر گردید (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۳۶). او که به قول ملک الشعراء بهار (۱۳۸۰: ۱۴۵) «مردی باهوش و بالنسبه محیل بود»، از آشفته‌گی دربار و برقراری ارتباط با رجال قاجار، در جهت پیشرفت کار خود بهره برد؛ علاوه بر این، بخشی از زمین‌های خوزستان نیز که خالصه دولت بود، به موجب فرمان شاه به او تعلق گرفت و قدرتش، بیش از پیش افزون شد (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۴۵). آشفته‌گی‌های ناشی از حوادث دوره مشروطه و حضور روزافزون انگلیس، زمینه مساعدی را برای تحکیم پایه‌های قدرت شیخ خزعل در خوزستان فراهم آورده بود و او به صورت عامل آنها در این منطقه استراتژیک به کار خود ادامه می‌داد.

انگلیسی‌ها شیخ خزعل را در مقایسه با دولت مرکزی، از اقتدار بیشتری برخوردار می‌دیدند. روابط شیخ و انگلیس با کشف نفت و نیاز دولت انگلستان

به زمین‌های او برای احداث تأسیسات و حفاظت از لوله‌های نفت، ابعاد تازه‌ای یافت و طی قراردادی از انگلیس برای حمایت در برابر دولت مرکزی، تضمین گرفت؛ با این اوصاف، نشانه‌های بارزی از تقابل با دولت مرکزی ایران در رفتار شیخ به چشم نمی‌آمد. او مردی شیعه‌مذهب بود و با اینکه در کنار مرزهای عثمانی حکومت می‌کرد، در اختلافات ایران و عثمانی و تحریکاتی که در میان اعراب سرحدی از طرف کشور همسایه می‌شد، جانب ایران را از دست نمی‌داد (بهار، ۱۳۸۰: ۱۴۵ و ۱۴۶). طی جنگ جهانی اول، روابط خزعل و انگلیس نزدیک‌تر شد و به تعبیر دنیس رایت (۱۳۸۳: ۳۷۸)، «شیخ محمره در طول جنگ، خود را به مثابه یک دولت طرفدار پروپاقرص انگلستان نشان داده بود». این روش با سیاست بی‌طرفی دولت مرکزی مغایرت داشت؛ به همین دلیل، محمدعلی‌خان علاءالسلطنه، وزیر خارجه، در نامه‌ای به وی توصیه کرد که با دولت‌های درگیر، روابطی دوستانه و بی‌طرفانه داشته باشد (نظام مافی، ۱۳۶۳: ۱۰۴)؛ اما شیخ خزعل به این دستورات دولت مرکزی که مغایر با اهداف و منافعش بود، اعتنایی نکرد؛ در مجموع، سیاست او در قبال دولت، بر اساس پرهیز از تنش و در عین حال، جلوگیری از مداخله و نفوذ دولت مرکزی در امور منطقه بود؛ در مقابل، سیاست دولت مرکزی در قبال او، مبتنی بر انقیاد، خودداری از تحریک و راضی شدن به پرداخت نامنظم مالیات بود؛ زیرا دولت مرکزی، توانایی به اطاعت واداشتن ایلات و تمرکز قدرت نداشت؛ اما تحولاتی که در ایران پس از جنگ جهانی اول، به‌ویژه بعد از وقوع کودتای ۱۲۹۹ ش. و سربرآوردن رضاخان رخ داد، روابط او با دولت مرکزی را تحت تأثیر قرار داد.

تغییر معادله روابط دولت مرکزی و ایالت‌ها پس از روی کار آمدن رضاخان

در پی آشفتگی‌های ناشی از حوادث مشروطه، جنگ جهانی اول، شکست انگلیس در انعقاد و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ م؛ همچنین پیروزی و قدرت گرفتن مارکسیست‌ها در روسیه، شرایط داخلی کشور حالتی بحرانی یافته بود. بارزترین نمود این بحران، ضعف اقتدار و حاکمیت دولت مرکزی، گسترش ناامنی و افزایش قدرت حاکمان و قدرت‌های محلی بود. کودتای سوم اسفند

۱۲۹۹ ش. نیز در چنین شرایطی رخ داد. این کودتا که یکی از پیامدهای مهم آن، گسترش تسلط و اقتدار دولت مرکزی با محوریت شخص رضاخان بود، عملاً می‌توانست در مسیر تأمین اهداف و اجرای سیاست انگلیس برای مقابله با قدرت روزافزون مارکسیست‌ها در شوروی و تقویت تمرکز سیاسی، نظامی و اقتصادی با هدف حفظ و تثبیت منافع انگلیس در ایران، از جمله در موضوع نفت تفسیر شود؛ در عین حال، حاکمان محلی نیز شاهد تغییر روند اوضاع و برنامه‌ریزی و تلاش جدی دولت مرکزی برای تحکیم اقتدار خویش، به‌ویژه در ایالت‌ها و تهدید حاکمیت بومی - محلی خود بودند. این امر می‌توانست واکنش‌ها و مواضع متفاوتی را از همراهی یا رویارویی با دولت مرکزی به دنبال داشته باشد.

پس از کودتا، رضاخان، به مقام وزارت جنگ رسید و به فرمان شاه به «سردار سپه» ملقب شد. او علاوه بر دولت کودتا، در کابینه دولت بعدی (قوام‌السلطنه) نیز همچنان وزیر جنگ ماند. در این زمان، به دلیل ضعف کابینه‌ها، رضاخان زمامدار واقعی کشور بود و با قبضه کردن قدرت نظامی، سعی کرد با تشکیل ارتشی قوی بر کشور تسلط پیدا کند و کشور را به سوی یکپارچگی سوق دهد. وی از طریق ادغام سایر قوای نظامی موجود در کشور، ارتشی جدید و تقریباً منظم تشکیل داد و از این به بعد، نیروهای ایلی و عشیره‌ای و قدرت‌های محلی، گرفتار سیاست تمرکزگرایی او شدند. یکی از اولویت‌های رضاخان، تسلط بر مناطق جنوب - جنوب غرب و غرب کشور بود. قرار گرفتن در نوار مرزی و حضور شرکت نفت انگلیس، دو ویژگی بارز این مناطق بود که اهمیتی دوچندان به آنها می‌بخشید؛ علاوه بر این، برخی از قراردادهایی که حاکمان این مناطق با انگلیس در موضوع نفت می‌بستند، می‌توانست حاکمیت دولت مرکزی را زیر سؤال ببرد. شیخ خزعل و غلامرضاخان، والی پشتکوه، علاوه بر حمایت‌های محلی و قبیله‌ای و تعصب نسبت به هویت تاریخی خود، بر اثر فرمانبرداری یا مصلحت‌اندیشی، دل به بریتانیا سپرده بودند؛ البته والی پشتکوه هم نسبت به همراهی با خزعل، تردیدات جدی داشت؛ اما همراهی اقلیت مجلس و احتمال مقابله و مهار قدرت رضاخان که تهدیدی جدی برای ادامه و بقای حاکمیت آبا و اجدادی او بر پشتکوه بود، او را علی‌رغم تردیدات موجود، به همراهی و اتحاد با کمیته

سعادت و شیخ خزعل خان واداشت. رضاخان با سازماندهی ارتش و توسعه امور مالی، به تدریج این امکان را برای دولت مرکزی فراهم کرد که سلطه خود را بر ایالت‌ها گسترش دهد. او در آغاز برای محدود کردن شیخ خزعل که به پشتوانه کشتی جنگی و توپخانه‌اش، خودسرانه فرمان می‌راند، حاکمی را از طرف حکومت مرکزی به این ایالت فرستاد. مضاف بر آن، تصمیم و فشار دولت برای دریافت مالیات‌های معوقه (مکی، ۱۳۵۹: ۵۴۶)، هراس شیخ خزعل را در پی داشت؛ به گونه‌ای که خواستار مداخله انگلیس به نفع خود شد؛ اما از آنجا که سیاست انگلیس در حمایت از خوانین دوست بعد از جنگ جهانی اول تغییر یافته بود، به شیخ توصیه کرد که مالیات معوقه را بپردازد؛ به این ترتیب، روند اوضاع به زیان شیخ خزعل و در مسیر افزایش قدرت دولت مرکزی پیش می‌رفت.

رضاخان علاوه بر این، برنامه‌های دیگری را نیز در دستور کار قرار داد؛ از یک سو، تلاش کرد بختیاری‌ها را به بی‌طرفی بکشاند و از سوی دیگر، طی نامه‌ای به شیخ خزعل اطلاع داد که فرمان مظفرالدین‌شاه در واگذاری زمین‌های خوزستان به او از درجه اعتبار ساقط است (مجدد، ۱۳۸۹: ۳۱۳). می‌توان چنین برداشت کرد که در این مقطع، رویارویی دوجانبه، به اوج رسیده و شیخ خزعل دریافته بود که رضاخان در پی کاهش قدرت او تا سطح حداقل و حذف او از صحنه قدرت سیاسی کشور است؛ بر این اساس، تلاش کرد ضمن بهره‌برداری از احساسات ضدحکومتی، از راه وارد کردن مهمات نظامی از کویت و بصره، بنیه نظامی خود را تقویت کند و همزمان با دیگر حاکمان محلی مخالف رضاخان برای همکاری مشترک به تبادل نظر بپردازد. «رضاخان در ادامه تلاش برای تسلط بر سران متنفذ ایلات و عشایر، حاکمیت بر مناطق غرب کشور را مد نظر قرار داد که آخرین نقطه آن، منطقه پشتکوه لرستان بود. تسلط بر این سرزمین کوهستانی که کرزن (۱۳۸۰: ۳۳۲) آن را خارج از حیطه اختیار حکومت مرکزی و غیرقابل رسوخ توصیف کرده است، به سادگی امکان‌پذیر نبود، به‌ویژه که والی پشتکوه، اقتدار دیرینه و سستی در آنجا داشت و رعایای وی و عشایر آن منطقه به او وفادار بودند. این امر در توان نظامی والی، هم در جهت دفاع از مرزها و هم در جهت مقاومت در برابر حکومت مرکزی، نقش اساسی داشت. به واقع ساختار ایلی و عشیره‌ای،

خودبسندهی اقتصادی و معیشتی و وجود شرایط خاص جغرافیایی و طبیعی و صعب‌العبور در قلمرو خاندان والی، دست یافتن بر آن منطقه را دشوار کرده بود؛ به همین دلیل، رضاخان قبل از دست زدن به هر اقدامی، جاسوسان و قاصدان را به پشتکوه فرستاد تا وضعیت سیاسی، نظامی و جغرافیای منطقه را به درستی بررسی کنند و شرایط مساعد برای اقدام علیه والی پشتکوه را فراهم سازند (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۴۰؛ اکبری، ۱۳۹۳: ۴۴)؛ علاوه بر این، از روش قدیمی و متداول ایجاد نزاع و اختلاف میان خاندان والی استفاده کرد؛ بدین صورت که دو فرزند ارشد والی را علیه او برانگیخت (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۳۴ و ۱۳۵). در توطئه‌های پشتکوه علیه والی، خاندان رشنوآبادی نیز که از معروف‌ترین خاندان‌های پشتکوه بودند، به رضاخان پیوستند. این اقدامات، باعث پریشانی کار غلامرضاخان شد؛ از این رو، طوایف همجوار پشتکوه که تا آن زمان توان و جرأت مخالفت با غلامرضاخان والی را نداشتند، بنای آزار و اذیت رعایای قلمرو والی را گذاشتند و غلامرضاخان نیز از طرف حکومت مرکزی از اقدام علیه آنها منع شد. والی که از یک طرف متوجه اهداف رضاخان شده بود و از طرف دیگر، نظاره‌گر سیاست‌های دولت در قبال ایلات و عشایر دیگر و کشتار رهبران آنان، به‌ویژه در لرستان پیشکوه بود، زمانی که شیخ خزعل به او پیشنهاد اتحاد در مقابل حکومت مرکزی را داد، پذیرفت و به اتحادیه مخالفان رضاخان پیوست؛ چراکه اقدامات رضاخان به خوبی گواه این بود که وی قصد دارد خوانین مرکزگریزی را که مانعی بر سر راه تمرکزگرایی وی بودند را از میان بردارد؛ به علاوه جریانی که از اقلیت مجلس به رهبری سیدحسن مدرس با اقتدارگرایی رضاخان مخالف بودند در این زمینه همکاری‌هایی داشتند. این مسئله از یک طرف و از طرف دیگر، نفوذ خزعل در میان عشایر منطقه و پیشینه روابط حسنه والی و خزعل، زمینه‌ای به نسبت مساعد برای گسترش روابط دوجانبه فراهم می‌آورد. شیخ خزعل نیز که برایش آشکار شده بود رضاخان در اندیشه حذف او و قدرت‌ش از صحنه سیاسی خوزستان است، بر آن شد تا با بستن پیمان اتحاد با جمعی از خوانین همجوار قلمرو خود، موقعیت خود را در برابر رضاخان استحکام بخشد؛ به عبارتی خزعل در پی تجدید پیمانی مشابه پیمان سه‌جانبه ۱۳۲۸ ق. بود که بین او، والی پشتکوه و صولت‌الدوله قشقایی در مقابل گسترش قدرت بختیاری‌ها امضا شده بود؛

به این ترتیب، سیاست تمرکزگرایی این دولت و مقاومت شیخ خزعل و والی پشتکوه، باعث اتحاد خوانین برای مقابله با دولت شد (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۴۶؛ مهدی‌نیا، ۱۳۶۹: ۵۹۹؛ اکبری، ۱۳۹۳: ۳۳)؛ اتحادی که کمیته سعادت نام گرفت.

تحرکات و اقدامات کمیته سعادت

چنین برمی‌آید که نفوذ و شخصیت شیخ خزعل در گسترش تحرکات و مقابله با رضاخان در سطح برخی حاکمان و عشایر جنوب و غرب، تأثیر داشته است؛ از سوی دیگر، هراس خوانین و رؤسای ایلات از اقدامات رضاخان، انگیزه همراهی با تحرکات شیخ خزعل را نزد آنان تقویت می‌کرد. غلامرضاخان، والی پشتکوه، که پیشینه‌ای حسنه در روابط با شیخ خزعل داشت و برخلاف برخی ایلات دیگر، زمینه شکل‌گیری اختلاف از جمله بر سر مراتع و مانند آن را با او نداشت، از جمله حاکمان محلی‌ای بود که تلاش کرد در مقابله با رضاخان در چارچوب کمیته سعادت در کنار شیخ خزعل، برخی از خوانین بختیاری و اقلیت مجلس قرار گیرد؛ به این ترتیب شیخ خزعل بعد از قول و قرارهای لازم با والی پشتکوه و برخی خوانین بختیاری؛ همچنین ارتباط با اقلیت مجلس و برخی عشایر غرب با تشکیل کمیته قیام سعادت در ۱۳۰۳ش، علم مخالفت را برافراشت (مستوفی، بی تا: ۳۶۳) و مخالفتش را با رضاخان آشکار کرد. در پی آن از طرف شیخ خزعل و متحدین، به شاه، اصفهان و بعضی از شهرها، تلگراف‌هایی مبنی بر اینکه قیام سردار سپه برخلاف قانون اساسی است و تلگراف بسیار مفصلی نیز مبنی بر ضدیت با سردار سپه، لزوم مخالفت با او و حمایت از شاه به مجلس مخابره شد (بهار، ۱۳۷۱: ۱۴۷).

والی پشتکوه بعد از اتحاد با خزعل، نامه‌های زیادی برای او فرستاد؛ علاوه بر آن، پسر میرزا عبدالحسین وزیر را نیز به نمایندگی از خود نزد شیخ فرستاد. شیخ خزعل حدود سه ماه، فرستاده والی را بلا تکلیف نگه داشت. دلیل تأخیر در پاسخ این بود که در صورت تصمیم احمدشاه به مراجعت به ایران، از غلامرضاخان که دارای قوای منظم و آماده بود درخواست کند که با سواران خود برای تهیه و تدارکات ورود احمدشاه حاضر شود (مرادی‌مقدم، ۱۳۸۵: ۱۴۸). مدتی بعد فرستاده والی با این پیغام شیخ خزعل نزد او بازگشت: «... هر قدر پول و اسلحه لازم دارید امینی بفرستید که جهت شما روانه کنم

و تا هر اندازه که شما جمعیت نمایید اسلحه برای آنها تهیه خواهد شد» (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۱۸۲).

شیخ خزعل و والی پشتکوه در صدد بودند که با بازگرداندن احمدشاه به ایران و حمایت از او، زمینه عزل رضاخان را فراهم نمایند. خزعل با فرستادن تلگرافی به احمدشاه که در پاریس بود از او خواست که از راه خوزستان به ایران برگردد؛ اما تلاش او در این باره بی نتیجه ماند؛ از سوی دیگر، والی و شیخ خزعل در چارچوب مقابله با رضاخان، علاوه بر ارتباط با بسیاری از مشایخ عرب خوزستان، ثقه‌الملک، حاکم خوزستان و رضاقلی خان، صاحب منصب نظامی خوزستان، (بهار، ۱۳۷۱: ۱۶۸) با اقلیت مجلس به رهبری سیدحسن مدرس و شخص ولیعهد (محمدحسن میرزا) که از مخالفان رضاخان بودند نیز ارتباط برقرار کردند. مدرس که گویا از شکست دادن رضاخان از طریق دیپلماسی و استیضاح در مجلس ناامید شده بود، تلاش می کرد تا از راه ایجاد ارتباط با والی و خزعل، احمدشاه را به کشور بازگرداند و از گسترش نفوذ و قدرت رضاخان جلوگیری کند. نقشه مدرس برای بازگرداندن شاه این بود که احمدشاه خبر ورود خود به ایران را به سردار سپه اعلام کند و آن گاه از راه بغداد و کرمانشاه وارد کشور شود و در پشتکوه، میان عشایر تحت فرمان غلامرضاخان والی، مستقر گردد. در آنجا هنگامی که وی با گروهی از امرا و سرکردگان به استقبال احمدشاه می روند مقدمات عزل سردار سپه را فراهم آورد. برای تحقق این برنامه، مدرس از قبل با سیدحسن موسوی اجاق از روحانیون صاحب نفوذ در میان ایلات و عشایر غرب و والی پشتکوه و خزعل هماهنگ کرده بود (رحیم زاده صفوی، ۱۳۶۲: ۱۱۰ و ۱۱۱)؛ اما در عمل، احمدشاه از نماینده خزعل و پیام های مدرس استقبال نکرد و این نقشه امکان تحقق نیافت و در مقابل، مجلس، رضاخان را نخست وزیر قانونی ایران خواند و شیخ خزعل را از اقدام علیه دولت مرکزی منع کرد (نوری، بی تا: ۱۲۳).

رضاخان نیز توانست خوانین بختیاری را از همراهی با کمیته و شیخ خزعل منصرف کند. او در اقدامی پیشگیرانه، با دادن مقام ایلخانی به سردار ظفر و مقام ایل بیگی به سردار جنگ، آنها را از همراهی با شیخ خزعل بازداشت؛ به این ترتیب، رضاخان یکی از متحدان شیخ خزعل را به موضع بی طرفی کشاند و با حرکت به سمت خرم آباد، نیروهای نظامی مستقر در پادگان لرستان را

به حالت آماده‌باش درآورد تا در صورت بروز بحران در خوزستان وارد عمل شود. گذشته از این تدابیر، چرخش سیاست انگلیس بعد از وقوع انقلاب اکتبر روسیه و تغییر دولت در لندن نیز رضاخان را در رسیدن به اهدافش یاری داد. در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۴م. / ۳ بهمن ۱۳۰۲ش. رمزی مک‌دونالد به نخست‌وزیری انگلیس رسید. مک‌دونالد بر آن بود که با روش دوستانه‌تری مسئله پیش‌آمده را حل کند. وی به رایزن سفارت بریتانیا در تهران تلگراف کرد که باید به شیخ خزعل هشدار داده شود تا از هر اقدام خشونت‌بار که هم منافع وی و هم منافع بریتانیا را به خطر می‌افکند دست بردارد و تعهدات خود را نسبت به دولت مرکزی به جای آورد (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۱۵). سرپرسی لورن، دیپلمات زبردست، با عنوان وزیر مختار انگلیس در تهران مسئولیت حل مسئله اختلاف خوانین و دولت را بدون زد و خورد بر عهده داشت. رضاخان با استفاده از شرایط مناسب فراهم‌شده، در روز سیزدهم آبان ۱۳۰۳ش. به قصد جنوب حرکت کرد (پهلوی، ۱۳۰۳: ۲۷). او علاوه بر نیروی نظامی خود، از نیروهای ایلاتی و رؤسای ایلات هوادار دولت نیز برای مقابله با نیروی کمیته سعادت استفاده نمود و همزمان، تبلیغات و جنگ روانی گسترده‌ای نیز در توجیه اقدامات و اهداف خود به راه انداخت. وی از اصفهان به طرف شیراز حرکت کرد؛ سپس عازم بوشهر شد. نقشه سردار سپه برای سرکوبی کمیته سعادت این بود که از سه طرف، خوزستان را محاصره کند: اول اینکه لشکر غرب را از کوه‌های لرستان بگذرانند و به جانب دزفول و ناصری (اهواز) اعزام کند و بعد لشکر جنوب را از اصفهان حرکت دهد و از راه کوهستان بختیاری روانه رامهرمز نماید. در نهایت نیز لشکر آذربایجان از راه کردستان و کرمانشاهان بروند پشت‌سر والی پشتکوه را بگیرند و او را از کمک به قوای کمیته قیام باز دارند (مستوفی، بی تا: ۶۴۰).

رضاخان که بر اهمیت همراهی والی پشتکوه با شیخ خزعل واقف بود، در سفرنامه خوزستان به این موضوع اشاره داشته و چنین نوشته است: «مهمترین مطلبی که توجه مرا جلب کرد موضوع والی پشتکوه بود که تقریباً بر سر راه یا پشت شیخ خزعل با قوای مجهز نشسته بود... و مجال ندهم قوای خود را به کمک خزعل بفرستد» (پهلوی، ۱۳۰۳: ۱۱). آمار مشخصی از نیروی نظامی رضاخان در هجوم به خوزستان در دست نیست؛ هرچند به نظر می‌رسد

که تعداد آنها از قوای نظامی کمیتهٔ سعادت کمتر بوده است. با این اوصاف نمی‌توان در این موفقیت رضاخان، نقش انگلیس را که سعی داشت این منازعه را از راه مذاکره فیصله دهد، نادیده گرفت. خزع‌ل که تا قبل از روی کار آمدن رضاخان، مستقل از حکومت مرکزی ایران بر خوزستان، فرمانروایی می‌کرد و سعی داشت همراهی انگلستان را برای تغییر نام خوزستان به عربستان به دست آورد، در مقابل پیشنهاد انگلیس برای کوتاه آمدن در برابر رضاخان، اشکال تراشی می‌کرد و بهانه می‌جست؛ زمانی که از حمایت حامی قدیمی خود و بختیاری‌ها ناامید شد، با دخالت و پادرمیانی سرپرسی لورن، تن به مصالحه داد و در زمان حضور رضاخان در شیراز، طی نامه‌ای خطاب به سردار سپه از اقدامات خصمانه‌اش پوزش خواست. بعد از اتمام کار و تسلیم شدن و امان یافتن شیخ خزع‌ل، سردار سپه با تأسیس پادگان‌های جدید در خوزستان، حکومت نظامی اهواز را به سرتیپ فضل‌الله زاهدی سپرد و خوزستان به تصرف تمام عیار دولت درآمد (مستوفی، بی تا: ۶۴۱) و مدتی بعد خزع‌ل، دستگیر و به تهران فرستاده شد. بعد از تسلیم او، والی پشتکوه، اقدام قابل توجهی صورت نداد. اردوی اعزامی رضاخان که تا منصورآباد (مهران) پیشروی کرده بود، بعد از اطلاع از تسلیم خزع‌ل، بدون جنگ با والی پشتکوه به قصرشیرین برگشت (مرادی مقدم، ۱۳۸۵: ۱۵۱). رضاخان، بعد از پایان کار شیخ خزع‌ل و دیدار از چاه‌های نفت، به منظور زیارت عتبات به عراق رفت. والی هم نمایندگانی را برای عذرخواهی و اعلام اطاعت نزد رضاخان فرستاد. سردار سپه هرچند از نیامدن شخص غلامرضاخان ناراحت شد؛ ولی او را مورد عفو قرار داد (والیزاده معجزی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). شاید دلیل کنار آمدن موقتی رضاخان این بوده است که هنوز مناطق همجوار پشتکوه به طور کامل زیر سلطهٔ دولت در نیامده بود و نیروی نظامی دولت به اوضاع منطقهٔ پشتکوه آشنایی کامل نداشتند؛ از این رو به توصیهٔ امیر لشکر غرب و امرای نظامی، به طور موقت سیاست سازش با عشایر پشتکوه و غلامرضاخان دنبال شد (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۴۴). غلامرضاخان که از اوایل زمستان ۱۳۰۳ش. به عراق رفته بود تا بهار در آنجا اقامت داشت و در اوایل ۱۳۰۴ش. به پشتکوه بازگشت و تا ۱۳۰۷ش. حکمرانی کرد؛ اما از سال ۱۳۰۴ش. به تدریج نفوذ حکومت مرکزی در پشتکوه افزایش یافت. حکومت مرکزی با آغاز خلع سلاح ایلات پشتکوه و

خود والی؛ همچنین تأسیس ادارهٔ مالیه و پست‌های گمرکی در پشتکوه، اقتدار ستی والی را به گونهٔ چشمگیری کاهش داد (مرادی مقدم، ۱۳۸۵: ۱۵۲ و ۱۵۳). دولت مرکزی در سال ۱۳۰۷ ش. با پیشنهاد سپهبد امیراحمدی مبنی بر پایان بخشیدن به موضوع پشتکوه و غلامرضاخان والی موافقت کرد (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۳۳۲). امیراحمدی نیز محمداصادق کوپال را با درجهٔ سرلشکری به حسین آباد، مقر حکومت مرکزی در پشتکوه، فرستاد. والی که مقاومت و ماندن در پشتکوه را بی‌فایده می‌دانست با همسر و فرزنداناش به عراق رفت و میراث پدری را به سپاهیان دولت وا گذاشت (بهار، ۱۳۸۰: ۱۶۸).

نتیجه‌گیری

به عنوان استنباط و استنتاج پایانی و با توجه به قراین و شواهدی که در چارچوب موضوع این مقاله ارائه شد، می‌توان به طرح چند نکته پرداخت: نخست اینکه دولت رضاخان، برخلاف بسیاری از دولت‌های پیشین ایران، خاستگاهی ایلی و عشیره‌ای نداشت و عمدتاً بر محور شخصیت و خصلت نظامی رضاخان و بر پایهٔ حمایت نخبگان معتقد به استبداد منور و طبقهٔ متوسط جامعه و حمایت سیاست جنوب بریتانیا استوار بود. بر این پایه، تلاش برای تمرکز قدرت در مرکز و کنار زدن قدرت‌ها و حاکمان محلی، نگاه امنیت‌محور و توجه به روش‌های نظامی و اجبار و الزام، از جمله ویژگی‌های بارز دولت مذکور به شمار می‌رود؛ دوم، عنایت به این نکته ضروری است که صرف نظر از ارزیابی ماهوی اهداف و سیاست‌های رضاشاه، از جمله نقاط ضعف اقدامات وی، فقدان تناسب بین موضوع و روش است؛ برای نمونه و مرتبط با موضوع این تحقیق، در کشوری که در طول تاریخ هزاران سالهٔ خود، همواره شاهد حضور اقوام و ایلات و عناصر زبانی، فرهنگی و قومی مختلف بوده است و رؤسا و بزرگان ایلات، همواره نقشی مؤثر در عرصهٔ قدرت و حاکمیت آن داشته‌اند، طراحی و اجرای برنامهٔ کوتاه‌مدت و توأم با زور و اجبار برای یکدست کردن جامعه و از میان بردن آثار و نشانه‌های تنوع و تعدد محلی و منطقه‌ای، فقدان تناسب بین موضوع و روش را بیش از پیش روشن می‌سازد؛ سوم اینکه برخی از واکنش‌های حاکمان و خوانین محلی در مسیر مقاومت و مقابله با تحركات رضاخان و برنامه‌های دولت مرکزی، از آنجا که معطوف به نگرانی از بابت تعرض به هویت و پیشینهٔ تاریخی و اجتماعی

آنهاست، تا حدودی می‌تواند طبیعی تلقی شود؛ در عین حال، برخی تدابیر اتخاذ شده از جانب آنان، از جمله گرایش به قدرت‌های بیگانه در این مسیر، چندان قابل توجیه نیست؛ چهارم، کمیته قیام سعادت که عمدتاً بر محوریت شیخ خزعل و والی پشتکوه سامان یافته بود، هرچند تلاش کرد در ابعاد و محورهای گوناگون، از جمله همراهی با برخی نمایندگان مجلس، برقراری ارتباط با احمدشاه، ولیعهد و برخی رجال سیاسی کشور، تحرکاتی را در مقابله با رضاخان صورت دهد؛ اما با عنایت به معادلات و محاسبات مسائل داخلی و خارجی، از جمله سیاست انگلیس در حمایت از یک دولت مرکزی مقتدر در ایران، اهمیت و حساسیت مناطق خوزستان و پشتکوه (ایلام) از نگاه حکومت و تمرکز و تبلیغ شخص رضاخان بر موضوع گسترش و تحکیم امنیت در سطح کشور، عملاً نتوانست به اهداف مورد نظر متحدین در کنار زدن یا محدودسازی رضاخان دست یابد؛ پنجم، در بخش عمده‌ای از تاریخ ایران، حاکمان محلی، نقشی بارز در تحکیم یا تضعیف اقتدار دولت مرکزی داشته‌اند و دولت مرکزی هیچ‌گاه بی‌نیاز از تعامل با کانون‌های قدرت در گوشه و کنار کشور نبوده است. این واقعیت تاریخی در سیاست‌ها و روش‌های به‌کارگرفته شده از جانب رضاخان که با رویکردی افراطی در مسیر تمرکز قدرت و اختیارات در مرکز حرکت می‌کرد، نادیده انگاشته شد و در سال‌های بعد، پیامدهای ناخوشایند آن دامنگیر جامعه و حکومت شد و آسیب‌هایی را بر جای نهاد و عملاً به اتخاذ سیاست‌های مناسبی مبنی بر ادغام مرکز و پیرامون منجر نشد. شاید اگر دولت مرکزی به جای تأکید بیش از حد بر نظامی‌گری، از روش‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، بهره بیشتری می‌گرفت، تعامل حاکمان محلی و دولت مرکزی، علاوه بر تأمین امنیت، همراهی حاکمان ایالت‌ها در چارچوبی نوین و متناسب با تحولات روز دنیا و کشور، استمرار و منطقی و آثاری سازنده می‌یافت.

منابع و مأخذ

- آذری، رضا؛ (۱۳۷۸)، در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالمفتح میرزا سالار الدوله)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- اتحادیه، منصور (نظام مافی)؛ (۱۳۷۹)، صورت جلسات هیأت دولت مهاجرت، پژوهش و بازنوشته منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران.
- استرانک، تئودور ویلیام؛ (۱۳۸۷)، حکومت شیخ خزعل خان و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان (بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران)، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، چ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- افضل‌الملک، غلامحسین؛ (۱۳۶۱)، افضل‌التواریخ، به کوشش منصور اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.
- اکبری، مرتضی؛ (۱۳۸۶)، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، قم: فقه.
- _____؛ (۱۳۹۱)، تاریخ تحولات استان ایلام از صفویه تا پهلوی (از سال ۱۰۰۶ ه.ق. تا ۱۳۰۴ ه.ش.)، مشهد: شاملو.
- _____؛ (۱۳۹۳)، تاریخ استان ایلام در عصر پهلوی، ایلام: جوهر حیات.
- امیراحمدی، احمد؛ (۱۳۷۳)، خاطرات نخستین سپهبد ایرانی، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- بختیاری، سردار ظفر؛ (۱۳۶۲)، خاطرات و یادداشت‌ها، چ اول، تهران: یساوولی.
- براون، ادوارد، (۱۳۳۸)، انقلاب ایران، ترجمه احمدپژوه، چ دوم، بی جا: معرفت.
- بشیری، احمد؛ (۱۳۶۳)، کتاب آبی، گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه در مورد انقلاب مشروطه، ج ۱، چ دوم، تهران: نو.
- بهار، محمدتقی؛ (۱۳۸۰)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- بهرامی، روح‌الله؛ (۱۳۸۸)، سلسله‌الیمان لرستان (مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی ایلام و لرستان از شاه عباس صفوی تا برآمدن رضاخان)، چ اول، تهران: حروفیه.
- پهلوی، رضاشاه؛ (۱۳۰۳)، سفرنامه خوزستان، بی جا: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- راولینسون، سر هنری؛ (بی تا)، سفرنامه راولینسون، ترجمه سکندر امان‌اللهی، تهران: بهاروند.
- رایت، دنیس؛ (۱۳۸۳)، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه اسکندر دلد، تهران: به آفرین.

- رحیم‌زاده صفوی؛ (۱۳۶۲)، اسرار سقوط احمدشاه، تهران: دهگان.
- زرگر، علی‌اصغر؛ (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین.
- ساکی، علی محمد؛ (۱۳۴۲)، جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم‌آباد: کتابفروشی محمدی.
- شعبانی، رضا؛ (۱۳۷۹)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس.
- کرزن، جورج ناتانیل؛ (۱۳۸۰)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد؛ (۱۳۸۱)، تاریخ پانصد ساله ایران، تهران: دنیای کتاب.
- مجد، محمدقلی؛ (۱۳۸۹)، از قاجاریه به پهلوی ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مرادی‌مقدم، مراد؛ (۱۳۸۵)، تاریخ سیاسی اجتماعی کردهای فیلی در عصر والیان پشتکوه (ایلام)، تهران: پرسمان.
- مستوفی، عبدالله؛ (بی تا)، شرح زندگانی من، ج ۳، تهران: مصور.
- مکی، حسین؛ (۱۳۵۹)، مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مهدی‌نیا، جعفر؛ (۱۳۶۹)، نخست‌وزیران ایران (۴)، زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی، تهران: پانوس.
- نظام مافی، رضاقلی؛ (۱۳۶۳)، کتاب سبز، تهران: تاریخ.
- نوری، ابراهیم؛ (بی تا)، بازیگران عصر طلایی، ج ۲، به کوشش احمد رضایی، بی جا: بی نا.
- والیزاده معجزی، محمدرضا؛ (۱۳۸۲)، تاریخ لرستان (روزگار پهلوی) از کودتای ۱۲۹۹ تا نهضت ملی شدن صنعت نفت، تهران: حروفیه.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ (۱۳۷۷)، نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز.
- _____؛ (۱۳۹۲)، تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.